

مجموعه

«دو سده سخنوری»

زمینه و زمانه‌ی سخنوری

سعدی، خواجو و حافظ

(۲)



تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی کرمان

در عصر خواجو



دکتر جمشید روستا

سحر پورمهدی زاده

تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی کرمان
در عصر خواجه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: ————— روستا، جمشید، ۱۳۶۱-

عنوان و نام پدیدآور: ————— تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی کرمان در عصر خواجه/ مولف جمشید روستا، سحر پورمهدی زاده:

————— سرویراستار و ناظر علمی مجموعه: کاووس حسنی؛ دستیار پژوهشی مجموعه: فرزانه معینی.

مشخصات نشر: ————— تهران: نشر خاموش، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ————— ۴۱۲ ص:، ۱۴/۲۱×۵/۵ س.م.

فروست: ————— مجموعه دو سده سخنوری (زمینه و زمانه سخنوری سعدی، خواجه و حافظ).

شابک: ————— دوره ۸۵-۰۵-۶۹۴۲-۰۰۵-۹۷۸-۶۲۲-۰۰۳-۰۴: : ۹۷۸-۶۲۲-۰۰۵-۶۹۴۲-۰۰۳-۰۴

وضعیت فهرست نویسی: ————— فیبا

یادداشت: ————— کتابنامه. ص. ۲۲۸.

موضوع: ————— کرمان -- تاریخ -- قرن ۷-۸ ق.

موضوع: ————— Kerman (Iran) -- History -- 13-14 century

موضوع: ————— خواجهی کرمانی، محمود بن علی، ۷۵۳-۶۸۹ ق.

موضوع: ————— کرمان -- اوضاع اجتماعی -- قرن ۷-۸ ق.

موضوع: ————— Kerman (Iran) -- Social conditions -- 13-14 century

موضوع: ————— کرمان -- اوضاع اقتصادی -- قرن ۷-۸ ق.

موضوع: ————— Kerman (Iran) -- Economic conditions -- 13-14 century

شناسه افزوده: ————— پورمهدی زاده، سحر، ۱۳۶۹-

شناسه افزوده: ————— حسنی، کاووس، ۱۳۴۱-

شناسه افزوده: ————— معینی، فرزانه، ۱۳۶۲-

رده بندی کنگره: ————— DSR۲۱۱۵

رده بندی دیویی: ————— ۹۵۵/۷۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ————— ۵۸۱۴۰۰۴

تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی کرمان در عصر خواجه

دکتر جمشید روستا

عضو هیئت علمی بخش تاریخ

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سحر پور مهدی زاده





نشر خاموش



کتابخانه ملی

این مجموعه کتاب، نتیجه‌ی یکی از فعالیت‌های علمی «کرسی پژوهشی حافظ» است.

نام کتاب:	تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی کرمان
نویسنده:	در عصر خواجه
سرپرستار و ناظر علمی مجموعه:	جمشید روستا، سحر پورمهدی زاده.
دستیار پژوهشی مجموعه:	دکتر کاووس حسن‌لی
ویرایش:	دکتر فرزانه معینی
طرح جلد و صفحه‌آرایی:	موسسه گنجینه (الهام خواست‌خدایی - صدیقه جابری)
چاپ و صحافی:	مجید شمس‌الدین
چاپ / شمارگان:	نقطه
شابک:	اول ۱۳۹۸ / ۱۵۰۰ نسخه
شابک دوره:	۹۷۸-۶۲۲-۶۹۴۲-۰۳-۴
قیمت:	۹۷۸-۶۲۲-۶۹۴۲-۰۵-۸
	۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر برای نشر خاموش محفوظ است.

ارتباط با نشر خاموش: ۰۹۱۲۰۱۷۸۱۹۴ | ۰۹۱۳۱۷۸۱۹۲۰

www.khamooshpub.ir | www.khamooshpub.com | @khamooshpubch

تهران، ولنجک، خیابان گلستان سوم، پلاک ۳، همکف

هرگونه کپی برداری، برداشت و اقتباس از تمام یا قسمتی از این اثر،
منوط به اجازه کتبی ناشری باشد

مرکز پخش: پخش ققنوس، میدان انقلاب، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت)، بن بست مبین، شماره ۴
تلفن: ۶۶۴۶۰۰۹۹ / ۶۶۴۰۸۶۴۰

مرکز پخش: پخش چشمه: بلوار دماوند، بعد از سه راه تهران پارس بلوار اتحاد، اتحاد ۱۱، پلاک ۸
تلفن: ۷۷۱۴۴۸۲۱ / ۷۷۱۴۴۸۰۸ / ۷۷۷۸۸۵۰۲

فروشگاه: کتابفروشی توس، خیابان انقلاب، نبش خیابان دانشگاه، پلاک ۱۷۸
تلفن: ۶۶۴۶۱۰۰۷

تقديم به مردم شريف كرمان
به اميد بازشناسي هرچه بهتر و بيشتر
نخل بند شعرا و خلاق المعاني، خواجوى كرمانى



فهرست

۱۱.....	مقدمه‌ی سرویراستار و ناظر علمی مجموعه
۱۹.....	پیشگفتار

بخش اوّل: ۲۳.....

۲۳.....	تحولات سیاسی کرمان در عصر خواجه
۲۴.....	اوضاع سیاسی کرمان پیش از تولّد خواجه
۲۶.....	مختصری در باب قراختاییان و چگونگی استیلای آنان بر کرمان
۳۳.....	چالش‌های سیاسی مابین مدعیان تاج و تخت کرمان
۳۶.....	دوران ترقّی قراختاییان کرمان
۴۳.....	تولّد خواجه‌ی کرمانی هم‌زمان با بحران‌های سیاسی کرمان
۵۰.....	وضعیت سیاسی کرمان در پانزده سال نخست زندگی خواجه
۵۰.....	اوضاع سیاسی کرمان هم‌زمان با حکومت سیورغتمش و پادشاه‌خاتون
۵۴.....	اوضاع سیاسی کرمان هم‌زمان با حکومت جانشینان پادشاه‌خاتون

تاریخ سیاسی کرمان در پانزده سال دوم حیات خواجو.....	۶۴
حکومت ممدوح خواجو، ملک ناصرالدین غوری بر کرمان.....	۶۵
حکومت ملک قطب‌الدین نیکروز غوری بر کرمان.....	۷۰
وضعیت سیاسی کرمان در پانزده سال سوم حیات خواجو.....	۷۵
استمرار حکومت قطب‌الدین نیکروز بر کرمان هم‌زمان با سفرهای خواجو.....	۷۵
خواجوی کرمانی به دور از کرمان.....	۷۷
وضعیت سیاسی کرمان در سال‌های عدم حضور خواجو.....	۸۰
اوضاع سیاسی کرمان در سال‌های پایانی حیات خواجو.....	۸۷
کرمان پس از بازگشت خواجو از سفرهای دورودراز.....	۸۷
وضعیت سیاسی کرمان در واپسین سال‌های اقتدار قطب‌الدین نیکروز.....	۹۲
اوضاع سیاسی کرمان هم‌زمان با آغازین سال‌های قدرت‌گیری مظفریان.....	۹۴
آشفته‌گی سیاسی کرمان در منازعات مابین مظفریان و آل اینجو.....	۱۰۳
آشفته‌گی سیاسی کرمان و سفری بازگشت خواجو.....	۱۰۹
اوضاع سیاسی کرمان از مرگ خواجو تا انقراض آل مظفر.....	۱۱۴
کرمان و چالش‌های سیاسی - نظامی پایان‌ناپذیر.....	۱۱۴
مناسبات سیاسی کرمان با ملوک اطراف در عصر خواجو.....	۱۲۲
مناسبات سیاسی میان حکام کرمان با شبانکاره‌ی فارس.....	۱۲۳
روابط سیاسی میان حاکمان کرمان و ملوک سیستان.....	۱۲۸
مناسبات سیاسی میان حاکمان کرمان و اتابکان یزد.....	۱۳۴
روابط سیاسی بین حکام کرمان و اتابکان فارس.....	۱۳۹
مناسبات سیاسی میان حاکمان کرمان و ملوک هرموز.....	۱۴۶
روابط سیاسی حکام کرمان و اتابکان لر.....	۱۶۰

بخش دوم: ۱۶۵

تحولات اجتماعی کرمان در عصر خواجو.....	۱۶۵
جمعیت، طوایف و طبقات اجتماعی کرمان در عصر خواجو.....	۱۶۶
جمعیت کرمان.....	۱۶۶

طوایف و اقوام ساکن در کرمان.....	۱۶۹
طبقات اجتماعی و مشاغل کرمان در زمان خواجه.....	۱۷۹
اوضاع مذهبی کرمان عصر خواجه.....	۱۹۴
پیشینه‌ی مذهبی قراختاییان قبل از ورود به کرمان.....	۱۹۴
وضعیت مذهبی کرمان هم‌زمان با حکومت قراختاییان.....	۱۹۶
وضعیت مذهبی کرمان هم‌زمان با حکومت امرای غوری و آل مظفر.....	۲۱۵
محاکم عرفی، شرعی و شیوه‌های مجازات در کرمان هم‌زمان با عهد خواجه...۲۲۰	
محاکم قضایی در کرمان طی سده‌ی هفتم هجری.....	۲۲۲
دیوان یارغو.....	۲۲۲
دیوان مظالم.....	۲۲۵
تعامل یا تقابل میان محاکم شرع با حکام قراختایی و جایگاه و کارکرد قضات.....	۲۲۷
مشهورترین قضات کرمان در سده‌ی هفتم هجری.....	۲۳۱
محاکم قضایی در کرمان طی قرن هشتم هجری.....	۲۳۸
دیوان یارغو.....	۲۳۸
دیوان مظالم.....	۲۳۹
منصب داروغه در کرمان عهد مظفری.....	۲۳۹
قضات کرمان و عملکرد آن‌ها در دوره‌ی آل مظفر.....	۲۴۰
سازمان حسبه در کرمان عهد مظفری.....	۲۵۰
انواع مجازات در کرمان عهد مظفری.....	۲۵۱
قاضیان مشهور کرمان در دوره‌ی آل مظفر.....	۲۵۴
قاضیان عرفی.....	۲۵۴
قاضیان شرعی.....	۲۵۵
پزشکی، بهداشت، بیماری‌ها و شیوه‌های درمان در کرمان عصر خواجه.....	۲۵۷
رویکرد حکام کرمان به ساخت دارالشفا و دعوت از پزشکان.....	۲۵۸
پزشکان کرمانی و غیرکرمانی حاضر در قلمرو قراختاییان و آل مظفر.....	۲۶۵
بیماری‌ها و شیوه‌های درمانی آن‌ها در کرمان عصر خواجه.....	۲۷۰
پوشش و آداب و سنن مردم در کرمان عصر خواجه.....	۲۸۱
پوشش و پوشاک.....	۲۸۱

۲۹۰	غذاها و شیرینی ها
۲۹۳	ازدواج
۲۹۶	مرگ و میر
۲۹۷	ورزش ها، تفریح ها و جشن ها
۳۰۱	کتاب نامه
۳۱۵	پیوست ها

مقدمه‌ی سرویراستار و ناظر علمی مجموعه

در یکی از روزهای تابستان ۱۳۹۶ آقای مهدی حسینی (که او را پیش‌تر نمی‌شناختم) با من تماس گرفتند و درباره‌ی همکاری برای ساخت فیلمی در پیوند با سعدی، خواجو و حافظ گفت‌وگو کردند و برای مشورت درباره‌ی چند و چون آن کار، درخواست کردند تا دیداری داشته باشیم. قرار دیدار برای فردای آن روز گذاشته شد. آقای حسینی زمان مقرر به دفتر کار من در بخش فارسی دانشگاه شیراز آمدند و پس از معرفی بنیاد خیریه‌ی فرهنگی صدر هاشمی‌نژاد و فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی آن، درباره‌ی تصمیم آن بنیاد برای ساخت مجموعه‌ای تلویزیونی (سریال ۹۰ قسمتی و فیلم سینمایی) درباره‌ی سعدی و حافظ توضیح دادند و درخواست کردند مسئولیت علمی و پژوهشی این مجموعه را بپذیریم. توضیحات آقای حسینی و تأکید او بر ساخت اثری شاخص، فاخر و عظیم در سطح آثار بین‌المللی و آمادگی کامل بنیاد صدر برای تأمین هزینه‌های تولید و ساخت آن، برای کسی مانند من که دلبسته‌ی چنین

اقدامات بزرگ فرهنگی هنری هستم، برانگیزاننده بود؛ اما به دلیل تردیدی که در تحقق این گونه رویاها داشتم و تا آن روز نیز نامی از آن بنیاد نشنیده بودم، نتوانستم سخنان شوق انگیز او را جدی بگیرم. پی گیری های آغازین آقای حسینی، باعث شد نشست های دوجانبه ی ما در پاییز و زمستان ۱۳۹۶ ادامه یابد. در این نشست ها درباره ی ابعاد مختلف طرح و سازوکارهای اجرایی آن ساعت ها گفت وگو کردیم و من کم کم احساس کردم فرصتی مغتنم پیش آمده که می توان از آن برای پژوهشی شایسته بهره برد و آثاری را برای آیندگان پدید آورد. در همین مدت قرار شد در آن مجموعه ی نمایشی به خواجهوی کرمانی نیز پرداخته شود؛ از همین رو پیشنهاد کردم به جای عنوان بلند «طرح سریال ۹۰ قسمتی سعدی، خواجه و حافظ» عنوان کوتاه تری چون: «طرح خورشیدهای سه گانه» جایگزین شود که شد.

در نشست های نخستین بر ضرورت پژوهشی مستقل، دقیق، علمی، گسترده و همه جانبه برای این گونه از آثار تأکید کردم و آقای حسینی در همه ی موارد با من اظهار هم نظری می کردند. با توجه به این که تهیه ی چنین مجموعه ی نمایشی، چنانچه به شایستگی صورت گیرد و به خوبی انجام پذیرد، اقدامی بسیار ارزشمند خواهد بود، بالاخره مسئولیت پژوهش این اثر را - به شرط اختیار کامل در مرحله ی پژوهش - در بهمن ماه ۱۳۹۶ پذیرفتم.

سپس با بسیاری از متخصصان و صاحب نظران گفت وگو کردم تا طرح کلی (نقشه ی راه) را تدوین کنم. می توانستم از پژوهش های پیشین خودم استفاده و متنی تازه را بازتولید کنم؛ برای نمونه می شد متن کتاب «دریچه ی صبح» (بازشناسی زندگی و سخن سعدی) و کتاب «چشمه ی خورشید» (بازشناسی زندگی و سخن حافظ) را که پیش از این نوشته بودم و منتشر شده است، و اتفاقاً ترجمه ی هر دو کتاب هم چاپ شده است، با گسترش برخی فصل ها و تغییراتی در فصل های دیگر آماده کرد و برای نگارش فیلم نامه تحویل داد؛ اما این کار را نکردم. به نظرم رسید شایسته تر آن است که کاری متفاوت صورت پذیرد تا دستاورد این پژوهش به سرنوشت پژوهش هایی که برای سریال ها و

فیلم‌های دیگر انجام گرفته، دچار نشود که به‌گونه‌ی «یک بار مصرف»، تنها برای همان مقصود خاص، قابل بهره‌برداری است. از همین رو تصمیم گرفتم با بهره‌گیری از توان همکاران دیگر و با سفارش تألیف به آن‌ها زمینه‌ی تولید آثاری مستقل و تازه را فراهم آورم؛ تا این آثار هم متن‌هایی مناسب برای تدوین فیلم‌نامه و ساخت این سریال باشند و هم مرجعی جامع برای هرگونه تحقیق و بهره‌برداری دیگر که به این موضوعات در آینده مربوط می‌شوند. در این صورت حتی اگر تهیه‌کنندگان و سازندگان فیلم به هر دلیل از تصمیم خود بازگردند و ساخت این سریال و فیلم به نتیجه نرسد، مجموعه‌ای از کتاب‌های ارزشمند تولید و به مردم فرهنگ‌ور کشور پیش‌کش می‌شد.

برای کمک به فیلم‌نامه‌نویس، کارگردان و سازندگان مجموعه‌ی نمایشی یادشده بی‌گمان باید اطلاعات مورد نیاز آن‌ها از جمله موارد زیر، براساس منابع معتبر (قدیم و جدید) گردآوری، بازخوانی و تدوین می‌شد:

■ بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی در سده‌های هفتم و هشتم (دوران زندگی سعدی، خواجو و حافظ) و بازنمایی تصویری نزدیک به واقعیت از جامعه در این دو قرن با شناسایی و معرفی طبقات مختلف جامعه و چگونگی ارتباط آن‌ها با یکدیگر؛ تا از این راه، چگونگی ارتباط شاعران سه‌گانه با طبقات و گروه‌های مختلف جامعه، به‌ویژه دستگاه‌ها و خاندان‌های حکومتی، روشن‌تر شود.

■ بازشناسی سیر زندگی هر کدام از این سه سخنور نامی با دوره‌بندی آن و معرفی شخصیت‌های ادبی، علمی، دینی، فلسفی، عرفانی و... که با این شاعران هم‌دوره بوده‌اند.

■ بررسی جغرافیای تاریخی شهرهای شیراز و کرمان در سده‌ی هفتم و هشتم (بازارها، محله‌ها، مساجد، مدارس، بیمارستان‌ها، زیارتگاه‌ها و...) و عناصر گوناگون فرهنگ مردم شیراز و کرمان در سده‌ی هفتم و هشتم (شناسایی انواع آیین‌ها، باورها، پوشش‌ها، داروها، غذاها، ظروف، ابزار جنگی، لوازم و شیوه آرایش و...).

برپایه‌ی آنچه گفته شد بر آن شدم تا یک مجموعه کتاب را طراحی کنم و به یادگار بگذارم، حتی اگر سفارش دهندگان با چنین اقدامی موافق نباشند، پس از گفت‌وگوهای تخصصی با برخی از دوستان همدل، موضوعات اصلی پژوهش تعیین گردید و سفارش تألیف داده شد که حاصل آن (به ترتیب الفبا)، آثار زیر است:

۱. تاریخ اجتماعی شیراز در سده‌های هفتم و هشتم. (مؤلف: دکتر هادی پیروزان، دانش‌آموخته‌ی تاریخ دانشگاه شیراز).

۲. تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی کرمان در عصر خواجه. (مؤلف: دکتر جمشید روستا، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان).

۳. تدبیر و شمشیر؛ شیراز کانون مهم سیاسی و نظامی در سده‌های هفتم و هشتم هجری (مؤلف: دکتر سید ابوالقاسم فروزانی، استاد گروه تاریخ دانشگاه شیراز).

۴. جغرافیای تاریخی شهر کرمان در دوران میانه: عصر خواجه. (مؤلف: دکتر جمشید روستا، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان).

۵. جغرافیای تاریخی شیراز در سده‌های هفتم و هشتم. (مؤلف: دکتر مصطفی ندیم، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه شیراز).

۶. زندگی حافظ شیرازی؛ برپایه‌ی اشعار نشانه‌دار تاریخی دیوان. (مؤلف: آقای منصور پایمرد، حافظ پژوه و مدرس کلاس‌های مرکز حافظ‌شناسی).

۷. زندگی خواجه‌ی کرمانی (مؤلفان: آقای دکتر محمدصادق بصیری، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه باهنر کرمان و خانم دکتر نازنین غفاری).

۸. زندگی سعدی شیرازی. (مؤلف: دکتر جواد بشری، عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران).

۹. فرهنگ عامه در آثار خواجه‌ی کرمانی. (مؤلف: دکتر محمد رضا صرفی، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان).

۱۰. فرهنگ مردم شیراز در دوره‌ی سعدی و حافظ. (مؤلفان: دکتر فرزانه معینی، دکتر مدینه کرمی و دکتر انسیه هاشمی، دانش‌آموختگان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز و دکتر ابراهیم اکبری، عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت).

۱۱. کتیبه‌ی شکسته؛ شناخت‌نامه‌ی مختصر بزرگان نامدار شیراز و فارس در سده‌های هفتم و هشتم هجری. (مؤلف: دکتر مهدی قاموری، عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی یاسوج).

جز موارد یادشده، «نمایه‌ی کتاب‌شناسی و مآخذ پژوهی سده‌ی هفتم و هشتم» و «اعلام تاریخی و جغرافیایی کلیات سعدی» نیز از موضوعات پژوهشی بود که به دلایلی به مرحله‌ی نهایی نرسید. در مراحل طراحی موضوعات و نگارش آن، ارتباط من با سفارش‌دهندگان اولیه، بارها دچار نوسان و وقفه‌های طولانی می‌شد، شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر، از همین رو برنامه‌ها را در مرکز حافظ‌شناسی پی‌گیری کردیم و قراردادهای تألیف با مؤلفان محترم را در برگیره‌های رسمی با سربرگ آن مرکز تنظیم کردیم تا تعهد آن‌ها را خودم پذیرفته باشم و خوشبختانه به همه‌ی تعهداتم در برابر این بزرگواران (معمولاً زودتر از زمان مقرر) عمل کردم.

در مدت پژوهش، مؤلفان محترم برای همگامی با دیگر پژوهشگران گروه، نتایج پژوهش‌های خود را مرحله‌به‌مرحله گزارش می‌کردند و برای هماهنگی و هدایت مسیر تحقیقات نشست‌های گوناگون برگزار می‌شد؛ همچنین برای سرعت بخشیدن و سامان دادن به بخشی از کار، به‌ویژه در پژوهش مربوط به فرهنگ مردم شیراز در سده‌ی هفتم و هشتم و آثار سعدی و حافظ، برنامه‌نویسی

و تولید یک نرم افزار به آقای دکتر احسان رئیسی (عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان) سفارش داده شد. این نرم افزار نیز پس از چندین جلسه گفت و گو تهیه شد و گروه پژوهشی فرهنگ مردم شیراز کار خود را در قالب همین نرم افزار سامان دادند.

در میانه های کار بود که متوجه شدم طرح ساخت سریال، از پیشنهاد های آقای سید تقی سهرابی، مدیر صدا و سیمای مرکز فارس به بنیاد یاد شده بوده است؛ از همین رو در پیوند با چگونگی این طرح و آینده ی آن چندین نشست گفت و گو نیز با ایشان برگزار شد.

پس از پایان یافتن تحقیقات، گزارش همه ی پژوهش ها که در قالب کتاب تهیه شده بود، بررسی و برای تکمیل کار و ارزیابی به داوران متخصص سپرده شد؛ سپس مؤلفان محترم، متن ها را بر پایه ی پیشنهادهای اصلاحی داوران بازخوانی و اصلاح کردند. کتاب ها برای ویرایش و هم سان سازی به گروه ویراستاری گنجینه (زیر نظر خانم الهام خواست خدایی) سپرده شد تا برای انتشار آماده شود. گروه ویراستاری بر پایه ی شیوه نامه، کتاب ها را ویرایش کردند؛ اما در مواردی اندک نیز به خواست مؤلفان که هم سان با شیوه نامه نبود، گردن نهادند.

امروز که این پژوهش ارزنده سامان یافته و با همه ی دشواری ها و فراز و فرود هایش، که بهتر است بدان نپردازم؛ به پایان رسیده است، بسیار خوشبخت و خرسندم که با تلاشی دوساله مجموعه ای از آثار ارزشمند، همچون دانشنامه ای کاربردی، فراهم آمده و در اختیار خوانندگان و خوانندگان آن قرار گرفته است. این مجموعه ی ارزشمند که اکنون با نام «دو سده سخنوری» انتشار می یابد، برگ زرین دیگری ست که بر کارنامه ی فرهنگی و علمی مردم شیراز و کرمان افزوده می شود.

در پایان از آقای مهدی حسینی که پیشنهاد نخستین را دادند و از آقای مجید شمس الدین، مدیر محترم نشر خاموش، که در مراحل فرجامین (مرحله ی ویراستاری) از این مجموعه با خبر شدند و با اشتیاق به انتشار آن

همت گماشتند، سپاس گزارم و خود را وام دار همه‌ی بزرگوارانی می دانم که از آغاز تا انجام این کار، به شیوه‌های گوناگون همکاری و دستگیری کرده‌اند. اگر یادکرد نام همه‌ی آن‌ها ممکن نباشد، از یادکرد سپاس‌انگیز نام این عزیزان که در جایگاه‌های مختلف (مؤلف، داور، مشاور، ویراستار، صفحه‌آرا و...) همراهی کرده‌اند، ناگزیریم؛

خانم‌ها: سحر پورمهدی‌زاده، دکتر صدیقه جابری، مهناز جوکاری، دکتر فهیمه حیدری، الهام خواست‌خدایی، صبا دباغ‌منش، دکتر منیژه عبداللهمی، دکتر نازنین غفاری، دکتر مدینه کرمی، دکتر فرح نیازکار، دکتر انسیه هاشمی و به‌ویژه دکتر فرزانه معینی که با همدلی همیشگی و همراهی ستودنی خود، هماهنگ‌کننده و سامان‌دهنده‌ی بسیاری از امور بودند.

و آقایان: دکتر ابراهیم اکبری، دکتر نصرالله امامی، دکتر حسن باستانی راد، دکتر جواد بشری، دکتر محمدصادق بصیری، منصور پایمرد، دکتر هادی پیروزان، دکتر محمد جعفری قنواتی، دکتر مجتبی خلیفه، دکتر اصغر دادبه، دکتر حسن ذوالفقاری، دکتر احسان رئیسی، دکتر جمشید روستا، ایرج زبردست، سیدتقی سهرابی، دکتر محمدرضا صرفی، دکتر مهدی فاموری، دکتر سیدابوالقاسم فروزانی، علی قادری، دکتر محمدحسین کرمی، دکتر کورش کمالی سروستانی، مهندس حسن محبوب فریمانی، دکتر محمود مدبری، سیدمحمدحسن نبوی‌زاده، دکتر اکبر نحوی، دکتر مصطفی ندیم، محمد نظری، مجید نیک‌پور و مسعود هوشیاری.

کاووس حسن‌لی

تابستان ۱۳۹۸ - دانشگاه شیراز



ور خطایی رفت کان گیسوی عنبریز را مشک چین خواندیم و اکنون از خطا باز آمدیم
خاکِ کرمان باز خواجورا بدین جانب فکند تا نپنداری که از بادِ هوا باز آمدیم
(خواجوی کرمانی)

پیشگفتار

تاکنون پژوهش‌های متعددی در باب شعر ابوالعطا محمود بن علی، مشهور به خواجوی کرمانی (۷۵۳-۵۶۸۹ ه. ق.)، ریخت‌شناسی داستان‌های او، مقایسه‌ی صورت و معنا در غزلیاتش و رویکردهای اخلاقی منظومه‌های وی به انجام رسیده؛ اما به قطع و یقین می‌توان گفت هیچ تحقیق منسجمی درباره‌ی چگونگی وضعیت سیاسی و اجتماعی زمانه‌ی او به رشته تحریر درنیامده است. در همین جهت کتاب حاضر با کاربرست روش تحلیلی بر آن است تا در گام نخست، وضعیت سیاسی کرمان را در هفت فصل به رشته‌ی تحریر درآورد؛ به این ترتیب که ابتدا اوضاع سیاسی کرمان پیش از تولد خواجوی کرمانی و اکاوی و سپس وضعیت سیاسی کرمان هم‌زمان با حیات و اندکی پس از مرگ وی بررسی می‌شود. فصل آخر این بخش نیز به مناسبات سیاسی کرمان با سایر ملوک هم‌جوار می‌پردازد.

بیان اوضاع سیاسی کرمان هم‌زمان با حیات خواجه‌ی کرمانی به‌ویژه از این جهت اهمیت و ضرورت دارد که تعامل و یا تقابل سیاسی مابین مدعیان تاج و تخت در کرمان و همچنین نوع رابطه‌ی میان آن‌ها با حکومت مرکزی وقت، یعنی ایلخانان مغول، در وضعیت سیاسی کرمان و به تبع آن امنیت و آسایش مردم این دیار تأثیر انکارناپذیری داشته است. خواجه و خاندانش نیز در همین شهر و هم‌زمان با همین جریان‌های سیاسی می‌زیسته‌اند و بدون تردید آشفته‌گی سیاسی کرمان و جابه‌جایی مداوم قدرت مابین مدعیان تاج و تخت در حیات و تصمیمات خواجه تأثیر بسزایی داشته است؛ امری که کم‌وبیش از خلال اشعار خواجه نیز قابل درک است و از همین رو در کتاب حاضر در هر بخشی که امکان پذیر بوده، برخی از این اشعار آورده شده است.

بنا به تصریح خود خواجه‌ی کرمانی تولّد وی در شب یکشنبه بیستم ذی‌الحجه سال ۶۸۹ هـ.ق به وقوع پیوسته است. اگرچه نظرهای متفاوتی در باب زمان مرگ وی در منابع مختلف ارائه شده و در همین کتاب نیز این نظرها واکاوی شده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد مرگ وی در سال ۷۵۳ هـ.ق رخ داده است. از همین رو و با تأمل در تاریخ سیاسی کرمان می‌توان دریافت که حیات خواجه، حداقل با حکومت سه دودمان قراختایی، امرای غوری و حکام مظفری بر کرمان هم‌زمان بوده است. در بخش نخست کتاب، تحولات سیاسی کرمان هم‌زمان با این سه دودمان و تأثیر آن بر حیات و تصمیمات خواجه‌ی کرمانی به تفصیل آورده شده است.

بخش دوم کتاب نیز در پنج فصل تنظیم شده و به تحولات اجتماعی کرمان هم‌زمان با حیات خواجه‌ی کرمانی می‌پردازد. در این بخش ابتدا از مباحثی همچون جمعیت، اقوام، طوایف و طبقات اجتماعی کرمان در عصر خواجه سخن به میان آمده و در فصول بعد به ترتیب اوضاع مذهبی کرمان عصر خواجه، محاکم عرفی، شرعی و شیوه‌های مجازات در کرمان آن زمان و پزشکی، بهداشت، بیماری‌ها و شیوه‌های درمان در کرمان قرن‌های هفتم و هشتم هجری واکاوی شده است. در فصل پایانی نیز به پوشش، پوشاک و برخی از

آداب و سنن مردم در کرمان عصر خواجه پرداخته شده است. بیان این نکته نیز ضروری است که نگارندگان از پرداختن به ساختار شهری کرمان و جغرافیای طبیعی و تاریخی آن، ابنیه‌ی تاریخی و تحولات اقتصادی‌اش و همچنین منابع آبی و اوضاع ادبی و عرفانی این شهر و مواردی از این دست نیز غافل نبوده‌اند؛ بلکه با علم به این موضوع که پرداختن به همه‌ی این موارد از حوصله‌ی نوشتار حاضر خارج است، در کتابی مجزا و با عنوان جغرافیای تاریخی شهر کرمان در دوران میانه (عصر خواجه)، به طور مفصل بدان‌ها پرداخته‌اند.

امید از مطالعه‌کنندگان چنان است که هرگاه بر سهو و خطایی مطلع شوند، به دامن عفو و خطابخشی بپوشند و البته به قلم اصلاح درست فرمایند؛ چه انسان از سهو و نسیان مصون نیست. در همین راستا از تمامی اندیشمندان و پژوهشگران گرامی درخواست می‌شود دیدگاه‌های اصلاحی و بالارزش و کارگشای خویش را به دفتر نگارنده در گروه تاریخ دانشگاه کرمان ارسال دارند. در اینجا به عنوان کمترین ادای تکلیف، وظیفه‌ی خود می‌دانم از تمامی عزیزانی که به هر ترتیب مقدمات آماده‌سازی و نشر کتاب را فراهم کردند، صمیمانه سپاسگزاری کنم. بدون تردید تلاش و کوشش‌های بی دریغ همکار گران قدرم، سرکار خانم سحر پورمهدی‌زاده، موجبات وزانت هرچه بیشتر کتاب را فراهم کرد، از ایشان سپاسگزارم. همچنین بر خویش فرض می‌دانم مراتب سپاس خود را از همسر گرامی‌ام به دلیل تشویق‌های دایم و خواندن پیش‌نویس کتاب و نظریات مفیدشان به عمل آورم. در پایان امید آن دارم آنچه از نخل بند شعرا و خلاق‌المعانی، خواجه‌ی کرمانی، به یادگار مانده است، بیش از پیش به وسیله‌ی دوستداران مفاخر ادبی ایران زمین مطالعه و آکاوی شود؛ امری که خود خواجه‌نیز نوید آن را داده است:

«حدیث عشق ز ما یادگار خواهد ماند بنای شوق ز ما استوار خواهد ماند...
فراق‌نامه‌ی خواجه و شرح قصه‌ی شوق میان زنده‌دلان یادگار خواهد ماند...»

دکتر جمشید روستا

کرمان - بهمن ۹۷



بخش اول:

تحولات سیاسی کرمان در عصر

خواجو

(قرن های هفتم و هشتم هجری)

[فصل یکم]

اوضاع سیاسی کرمان پیش از تولد خواجو

اگرچه نظرهای متفاوتی^۱ درباره‌ی زمان تولد خواجوی کرمانی وجود دارد؛ اما بدون تردید نظر خود خواجو در این باره بر همه ارجح است:

برین مینوی مینافام زرکار	چو آدم گشته گندم را خریدار
شبِ روزِ الف از مَه شده کاف	فکنده آهوی شب نافه از ناف
رسیده ماه ذوالحجه به عشرين	به بام آورده گردون خشت زرین
ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال	شده پنجاه روز از ماه شوال
وگر عقدت ز رومی می‌گشاید	دو افزون بر هزار و ششصد آید
ورت خود یزدجردی می‌دهد دست	یکی را طرح کن از ششصد و شصت
ور از زیج ملک‌شاهی سگالی	شده هفده زدی ماه جلالی

۱- محققانی چون یان ریپکا (رک: ریپکا، ۱۳۸۱: ۳۶۴) و حسینقلی ستوده (رک: ستوده، ۱۳۴۷: ۲/۲۹۵) سال تولد وی را ۶۷۹ ه.ق ذکر کرده‌اند.

دو صد را ضبط کن وانگه دوشش خواه که روشن گرددت سال ملک شاه
ز پیران پرس کین چندست و آن چون که از پیرآید این تاریخ بیرون
چنین آمد حروف هفت هیکل نجوم چرخ را این بود مدخل
من از کتم عدم برداشتم راه سمن زار وجودم شد چراگاه
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۷۰۷).

بنابراین به تصریح خود خواجوی کرمانی، تولد وی در شب یکشنبه بیستم ذی الحجه سال ۶۸۹ ه. ق مطابق با ۱۶۰۲ رومی، ۶۵۹ یزدجردی و ۱۷ دی سال ۲۱۲ جلالی به وقوع پیوسته است (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: مقدمه ۳). ولادت خواجو در دارالملک کرمان، که آن زمان بردسیر^۱ یا گواشیر نامیده می شد، رخ داد و از همین رو دوران تولد وی هم زمان با حکومت قراختاییان در کرمان بوده است. حکومت قراختاییان کرمان^۲ در سال ۶۱۹ و به اقوال دیگر ۶۲۰ یا ۶۲۱ ه. ق به وسیله ی فردی با نام بُراق حاجب تأسیس شد^۳ و بعد از افزون بر

۱ - مقدسی کرمان را به پنج ناحیه (خوره) مهم از جمله بردسیر، سیرجان، جیرفت، بم و نرماشیر تقسیم کرده است. به گفته ی بردسیر، ولایتی است در کنار کویر که به زبان محلی گواشیر نیز خوانده می شود (رک: مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۶۸۱-۶۸۳). موزخان بنی آن را به اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانی، نسبت داده اند که در ابتدا با نام های دیگری همچون «به اردشیر»، «وه اردشیر» یا «ویه ارتخشیر» مشهور بوده و پس از ورود اسلام به صورت بردسیر و گواشیر تلفظ شده است. از قرن چهارم هجری با ورود ابوعلی محمد بن الیاس به ایالت کرمان، شهر بردسیر به عنوان دارالملک جدید کرمان تعیین شده و تاکنون نیز این مرکزیت را حفظ کرده است. البته نام بردسیر که از قرن چهارم به عنوان مرکز ایالت کرمان انتخاب شده و تا امروز نیز مرکزیت خود را حفظ کرده است، نباید با شهر امروزی بردسیر اشتباه شود که در گذشته مشیز خوانده می شده و آن شهر نیز تاریخی قابل تأمل دارد.

۲ - پیش از تشکیل حکومت قراختاییان در کرمان، شاخه اصلی حکومت قراختاییان بر بخش های گسترده ای از آسیای میانه و ماوراءالنهر سلطه داشت.

۳ - در ابتدای حکومت براق حاجب اختلاف است. برخی همچون منشی کرمانی (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۳)، خبیصی (خبیصی، ۱۳۸۵: ۶۶۴)، خواندمیر (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۶۷/۳) و عباس اقبال (اقبال، ۱۳۸۹: ۴۱۶) ابتدای حکومت براق را سال ۶۱۹ ه. ق، سال پیروزی براق بر شجاع الدین ابوالقاسم اعور، می دانند: «در سنه تسع عشر و ستمایه [۶۱۹] براق به کرمان آمد، تاج ایالت بر سر نهاد» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۶۷/۳). اما برخی منابع همچون مجمل فصیحی (خوافی، ۱۳۴۰: ۲۹۲/۱) و منتخب التواریخ (نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۰) آغاز

هشت دهه حاکمیت بر کرمان، در اوایل قرن هشتم هجری توسط ایلخانان مغول از میان رفت.

مختصری در باب قراختاییان و چگونگی استیلای آنان بر کرمان

اصل قراختاییان^۱ از خانان کیتان و امپراطوری لیائو^۲ در ختا (چین شمالی) بود (رک: جوینی، ۱۳۷۸: ۸۶/۲). بیشتر منابع آن‌ها را ترک یا مغول دانسته‌اند و برآنند که اجداد نخستین این قوم ابتدا در منچوری چین و در سی‌وپنج درجه‌ی طول شرقی چادر زده بودند. آن‌ها در قرن دهم میلادی، چین شمالی را تا کرانه‌های رودخانه‌ی زرد به تصرف درآوردند و سلسله‌ی امپراتوری «لیائو» را تشکیل دادند. با فتح چین شمالی، بیش از دو قرن در چین قدرت داشتند؛ اما سرانجام از قوم تازه‌واردی به نام جورچن^۳ شکست خوردند و تعداد زیادی از آن‌ها کشته شدند.^۴ بازماندگان سلسله‌ی لیائو به دنبال پناهگاهی جدید،

حکومت براق حاجب را سال ۶۲۱ ه. ق می‌دانند و برآنند که قراختاییان از این زمان تا ابتدای قرن بعد بر سرزمین کرمان و اطراف حاکم بوده‌اند: «... مدت مُلک ایشان از ابتدای سنهٔ احدى و عشرين و ستمایه [۶۲۱] تا آخر سنهٔ ست و سبعمایه [۷۰۶] بود.» (نظری، ۱۳۳۶: ۲۰).

۱- «این واژه در زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، چینی و ترکی به صورت‌های مختلفی ارائه شده است. نام‌هایی مانند «قره- خطای»، «قره کیدانیان»، «ختاییان»، «ختای»، «مغول‌های ختایی» و «کیتان‌ها» نویسندگان عرب‌زبان این قوم را «خطا» یا «القراخطائون» نامیده‌اند و در منابع انگلیسی که برخی از آن‌ها از منابع چینی و ترکی کمک گرفته‌اند نیز آنان را (Qidān Hala)، (xiliāo)، (Liao western)، (Khanate kara-khitai)، (QARAKHITAI) گفته‌اند» (روستا، ۱۳۸۷: ۹۵).

2 - Liao

3 - Jurchin

4. Biran, Michal, 2012. pp. 85- 108. Biran, 2013: pp. 221-223. Biran, 2005: pp. 13-14. Boyle, J. A. 1968: pp. 192-194. Biran, 2001: pp. 14-16. Bretschneider, Emilii Vasilevich. 1967: pp. 208- 240. Barthold, v. v. 1968: pp. 352-363. Parker, E.H. 1895: p. 364. Henthorn, W.E. 1963: p. 5. Wittfogel, Karl August Wittfogel and Feng Chia-sheng, 1949, pp. 619-74. Herbert A. Giles. 1912: pp. 1-14. Twitchett, Denis C. and Herbert Franke: 1994: pp. 43-153. Bretschneider, Emilii Vasilevich, 1875, pp. 109-114.

چین را رها کردند و به رهبری فردی به نام یلوتاشی (یلوداشی = Yelu Dashi) راهی مناطق غربی شدند. آن‌ها سرانجام وارد آسیای مرکزی شدند و دولتی جدید به نام قراختاییان را ایجاد کردند (رک: روستا، ۱۳۸۷: ۹۶-۱۰۵). قراختاییان در ادامه‌ی حرکت به سمت نواحی غربی با دولت‌های مسلمان قراخانیان، سلجوقیان، خوارزم‌شاهیان و غوریان همسایه شدند و به‌زودی با شکست دادن قراخانیان آنان را خراج‌گزار خود کردند و در چندین درگیری دولت‌های غوری و سلجوقی را هم شکست دادند و همچنین خوارزم‌شاهیان را مطیع و خراج‌گزار خود کردند. از این زمان (تقریباً دهی چهارم قرن ششم هجری) تا بیش از هفتاد سال بعد ایلچیان (فرستادگان) قراختایی از جانب گورخان‌های قراختایی به دربار خوارزم‌شاهیان وارد می‌شدند و خراج معهود را دریافت می‌کردند. (روستا، ۱۳۹۴: ۷۷-۸۸).

براق پیش از آمدن به کرمان، در دربار حاکم قراختایی آسیای میانه و ماوراءالنهر مقام و منزلتی داشت و به‌گفته‌ی برخی از مورخان: «امیر براق از بزرگ‌زادگان آلوس قراختایی و حاجب^۱ گورخان قراختایی بوده است» (وزیری، ۱۳۷۵: ۱/۴۲۷). بنا به گفته‌ی برخی منابع همچون *سمط‌العلی للحضره‌العلیا* (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲)، *سلجوقیان و غزدر کرمان* (خبیصی، ۱۳۸۵: ۶۶۳)، *روضه‌الصفا* (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴/۳۳۸۳)، *مجمع‌الانساب* (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۹۵) و *حبیب‌السیر* (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/۲۶۶) براق و برادرش، که خمتبور (خمیتبور = حمیدبور) تاینگونامیده می‌شد، در زمان سلطان علاءالدین تکش خوارزم‌شاه (حک: ۶۹۶-۶۶۸ ه.ق) برای دریافت

۱- پادشاهان قراختایی را گورخان می‌خواندند. برخی معنی گورخان را خان‌خانان می‌نویسند و بعضی دیگر از منابع، معنی گورخان را پادشاه معظم آورده‌اند. برخی مورخان، اولین گورخان را الخان و بعضی اورخان و بعضی آتخان نامیده‌اند (رک: خلعتبری، شرفی، ۱۳۸۹: ۷۲).

۲- حاجب یا پرده‌دار کسی است که اخبار رعیت را به امام [پادشاه] می‌رساند و از او برای ایشان اذن می‌گیرد. از این نظر حاجب خوانده می‌شود که وی خلیفه یا پادشاه را از کسانی که بخواهند بی‌اجازه بر او وارد شوند در پرده نهران می‌کند» (انوری، ۲۵۲۵: ۲۹).

۳- علامت اختصاری میزان حکومت.

خراج از خوارزم شاهیان به دربار وی آمدند: «به راه باسقاقی و تحصیل مال مواضعه^۱ به خوارزم آمده بودند» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲). شبانکاره‌ای نیز در این باره چنین می‌نویسد: «چون دو مرد کافی بودند، تکش آن‌ها را تربیت کرد و بُراق به حجاب، مقرر شد و برادرش به همین سبیل» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۹۵). اما بنا به تصریح برخی دیگر از منابع همچون سیرت جلال‌الدین منکبزی (زیدری نسوی، ۱۳۶۵: ۱۲۶)، تاریخ‌گزیده (مستوفی قزوینی، ۱۳۷۸: ۵۲۸)، منتخب‌التواریخ (نطنزی، ۳۳۶: ۲۰) و تاریخ کرمان (وزیری، ۱۳۷۵: ۴۲۷/۱) بُراق حاجب و برادرش در زمان سلطان محمد خوارزم‌شاه به دربار خوارزم‌شاهیان آمده‌اند و با توجه به اینکه زیدری نسوی، نویسنده‌ی کتاب سیرت جلال‌الدین منکبزی، (زیدری نسوی، ۱۳۶۵: ۱۲۶) که هم‌زمان با این جریان‌ات در دربار خوارزم‌شاهیان می‌زیسته، بر این نظر صخه گذاشته است؛ پس می‌توان ورود بُراق حاجب و برادرش را به دربار خوارزم‌شاهیان هم‌زمان با سلطنت سلطان محمد خوارزم‌شاه دانست.^۲

۱- قراختاییان بلافاصله پس از نزدیکی به مرزهای اسلامی، درگیری‌های خود را با دولت‌های مسلمان قراخانی، سلجوقی و خوارزمشاهی آغاز کردند. آنان در نخستین گام دولت قراخانی را شکست دادند و خراج‌گزار خویش کردند. در دومین گام سلطان سنجر سلجوقی را در نبرد قطوان (سال ۱۱۴۱ م. / ۵۳۶ ه. ق.) به سختی درهم کوبیدند و در سومین گام نیز به سوی ممالک خوارزم سرازیر شدند و مناطق بسیاری از خوارزم را غارت کردند. آتسز که اوضاع را چنین دید، تقاضای صلح کرد و پذیرفت که سالیانه خراجی معادل سی هزار دینار به گورخان قراختایی بپردازد. «[گورخان]، اربوز را که صاحب جیش او بود به‌جانب خوارزم فرستاد تا رساتیق آن را نهب و تاراج کرد و گُشش بسیار، آتسز خوارزمشاه به نزدیک اربوز فرستاد و قبول اطاعت او کرد و سی هزار دینار زر مواضعه قبول کرد که سال به سال بعد از اجناس و مواشی بدو می‌رساند. اربوز بدین مصالحت بازگشت» (جوینی، ۱۳۸۲: ۸۸). از این زمان (تقریباً سال‌های ۵۳۶-۵۳۷ ه. ق.) تا هفت دهه بعد که سلطان محمد خوارزمشاه توانست خوارزمشاهیان را از خراج‌گزاری خارج سازد، تمامی سلاطین خوارزم مجبور به پرداخت این خراج سالیانه بودند و هر ساله سفرایی قراختایی برای دریافت این خراج به دربار خوارزمشاهیان وارد می‌شدند. بُراق و برادرش نیز از جمله همین سفرا بودند (روستا، ۱۳۹۴: ۷۷-۸۸).

۲- درباره‌ی چگونگی برخورد سلطان محمد خوارزمشاه با این دو ایلچی قراختایی می‌توان به آثار نویسندگانی همچون نسوی و ناصرالدین منشی استناد کرد، آنجا که نسوی می‌گوید: «...»

چون حکومت به سلطان محمد خوارزم شاه رسید، سلطان چند روز بُراق و برادرش را زندانی کرد؛ اما بعد «بنواخت و درباری او صفوف تربیت تقدیم فرمود و به پیشِ تخت خویش نزدیک گردانید» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲) چنان که مرتبه‌ی آن‌ها در سایه‌ی آن دولت ارجمند شد (رک: نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۰) و بُراقِ حاجب توانست به مناصبی همچون منصب خاص حاجبی، امارت یولوق و یارغو و اقامت مراسم دیوان مظالم و اتابکی غیاث‌الدین (پسر سلطان محمد) برسد (رک: خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳/ ۲۶۶) و برادرش، خمیتبور تاینگو، که معین‌الدین نطنزی نام او را حمید آورده، توانست به منصب امیری لشکر خوارزم شاه و حکومت بخارا دست یابد. خمیتبور تاینگو سرانجام در

سلطان محمد او را از مراجعت منع کرد. می‌خواست که در خواص او منتظم باشد؛ پس در خوارزم محصور بود تا آن‌گاه که دیار او و امصار گورخان را حق تعالی به سلطان داد، او را بر درگاه حاضر کرد و در زمره باقی حجاب منتظم گردانید» (نسوی، ۱۳۸۴: ۱۲۶) و یا ناصرالدین منشی چنین می‌نگارد که: «[سلطان محمد، براق را] چند روز معدود محبوس داشت؛ پس بنواخت و درباری او و صفوف تربیت تقدیم فرمود و پیشِ تخت خودش نزدیک گردانید و بیسندید و بنگرید و برکشید و منصب خاص حاجبی اولاد داد و پس به امارت یولوق و یارغو و اقامت مراسم دیوان مظالم ثانیاً اختصاص داد و اتابکی سلطان غیاث‌الدین پیرشاه را علاوه آن منصب فرمود.» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲) این گونه بود که براق و برادرش، تاینگو، «در خدمت خوارزمشاه مرتبه بلند کردند و از ارکان دولت و امرای حضرت شدند» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۲۸). براق به مقام‌های والایی همچون حاجبی سلطان، امارت یولوق و یارغو و حتی اقامه مراسم دیوان مظالم دست یافت و برادرش، تاینگو، نیز به فرماندهی بخشی از سپاهیان سلطان محمد منصوب شد و وی که «به وقت فترت مغول امیر لشکر خوارزمشاه بود، در جنگ [با مغولان] کشته شد» (همان).

۱- «یارغو واژه‌ای ترکی-مغولی و اصطلاحی تاریخی است که در فرهنگ لغت‌ها و کتاب‌های تاریخی به معنای مواخذه، پرسش گناه و تفتیش آمده است. تلفظ آن به صورت yaryu است. افعال مرکب این واژه (به یارغو رفتن، یارغو داشتن) که در منابع تاریخی و ادبی نیز به کار رفته‌اند، به معنی برپاداشتن مجلس محاکمه، استنطاق و بازجویی هستند (نوری، کجباف، الهیاری، ۱۳۹۳: ۱۴۲). بُراق مدتی سِمَتِ حاجبی سلطان داشته و با توجه به اینکه در منابع از امارت یولوق، یارغو و دیوان مظالم یاد شده است، به نظر می‌رسد وی مدت زمانی نیز ریاست دیوان قضا را عهده‌دار بوده است.

جنگ با مغولان کشته شد (رک: نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۰)؛ اما سرگذشت بُراق به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

با هجوم چنگیزخان مغول به ایران در سال ۶۱۶ ه. ق و مرگ سلطان محمد خوارزم‌شاه، یکی از فرزندان خوارزم‌شاه متوفی با نام غیاث‌الدین پیرشاه^۱ بر آن شد تا مملکت عراقِ عجم، کرمان، کیش و مکران را در قبضه‌ی اقتدار خود درآورد.^۲ وی ابتدا بر عراقِ عجم مستولی شد و اتابکش براق حاجب را به شحنگی اصفهان گماشت (رک: منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲)؛ اما بعد از مدتی براق حاجب از سلطان غیاث‌الدین جدا و راهی هندوستان شد. براق حاجب در راه رفتن به هندوستان، از مسیر کرمان عازم عمان شده بود؛ اما در منطقه‌ی

۱ - منابع تاریخی مختلف، نظرهای گوناگونی را درباره‌ی غیاث‌الدین بیان می‌دارند. مؤلف سیرت جلال‌الدین منکبرنی، نام اصلی وی را پیرشاه دانسته و او را کوچک‌ترین پسران سلطان محمد معرفی می‌کند و از گفتار وی چنین برمی‌آید که سلطان محمد دارای چهار فرزند بوده که آخرین آنان غیاث‌الدین پیرشاه بوده است (نسوی، ۱۳۸۴: ۳۸). ابن خلدون نیز در تاریخ خویش همین مطلب را بیان داشته و البته متذکر می‌شود که او نیز مطالب خود را از نسوی گرفته و تنها به وی اعتماد کرده است. این در حالی است که مطالب منابع معتبر دیگری همچون تاریخ جهانگشای، جامع‌التواریخ، طبقات ناصری و تاریخ گزیده با اطلاعات منابع قبلی متفاوتند. با تأمل در جلد دوم تاریخ جهانگشای می‌توان دریافت که عطاملک جوینی به‌طور پراکنده نام فرزندان سلطان محمد را بیان می‌دارد. وی در کتاب خویش از پنج فرزند پسر سلطان محمد یاد کرده است: ارزلاق (اوزلاق) سلطان؛ آق سلطان؛ جلال‌الدین؛ غیاث‌الدین پیرشاه و رکن‌الدین غورسانجی (جوینی، ۱۳۸۲: ۱۳۰ و ۲۰۱ و ۲۰۸) اگرچه نسوی و ابن خلدون، غیاث‌الدین پیرشاه را آخرین فرزند پسر سلطان محمد خوارزم‌شاه می‌دانند؛ اما خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ، غیاث‌الدین را دومین پسر سلطان محمد خوارزم‌شاه معرفی می‌کند و بیان می‌دارد: «سلطان غیاث‌الدین پسر دوم سلطان محمد خوارزم‌شاه بود...» (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۳۹۶).

۲ - سلطان محمد خوارزم‌شاه قبل از وفات «ملک اقالیم را میان فرزندان قسمت کرد. خوارزم و خراسان و مازنداران را به ولیعهد خود، ازلف‌شاه، تفویض فرمود... ملک غزنه و بامیان و غور و بست و تکنیاباد و زمین داور و هرچه بدان متصل بود از زمین هند به پسر بزرگ خود، جلال‌الدین منکبرنی، داد... ملک کرمان و کیش و مکران را بر پسر خود غیاث‌الدین پیرشاه، که کوچک‌ترین پسرانش بود، نص کرد... و ملک عراق را به پسر خود رکن‌الدین غورسانجی، که از جلال‌الدین کوچک‌تر بود و از غیاث‌الدین بزرگ‌تر، تسلیم کرد...» (نسوی، ۱۳۸۴: ۳۹) و به این ترتیب سرزمین‌های کرمان، مکران و کیش به غیاث‌الدین واگذار شد.

جیرفت با ملک شجاع‌الدین زوزنی مواجه شد که از جانب غیاث‌الدین پیرشاه به حکومت کرمان گماشته شده بود (رک: خبیصی، ۱۳۸۵: ۶۶۳؛ منشی‌کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۳). در نبردی که بین طرفین بر در دو قلعه‌ی خرق و عباسی رودبار کرمان اتفاق افتاد، شجاع‌الدین و اتباعش اسیر شدند و «ملک کرمان صید شصت براق حاجب آمد» (منشی‌کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۳).

۱- نظرهای منابع تاریخی در باب چگونگی استیلای براق حاجب بر کرمان متناقض است. نسوی، صاحب کتاب سیرت جلال‌الدین منکیرنی، بر آن است که: «چون غیاث‌الدین را عزم عراق لایح شد، براق را به کرمان به خیال آنکه از وفای او نگیرد، به نیابت خود بگذاشت.» (نسوی، ۱۳۸۴: ۱۲۶) ابن‌خلدون نیز همین نظر را ارائه کرده و بیان می‌دارد که: «چون جلال‌الدین به هند رفت و مغولان از آن نواحی دور شدند و غیاث‌الدین به هوای عراق بیرون آمد، براق حاجب را به جای خود در کرمان نهاد» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۲۰۸). اما جوینی بر آن است که اگرچه غیاث‌الدین پس از وفات پدرش قصد سرزمین کرمان را کرد؛ اما شجاع‌الدین ابوالقاسم که از زیردستان ملک زوزن، حاکم کرمان، بود بر کرمان مستولی شده و از ورود غیاث‌الدین به قلعه کرمان جلوگیری کرد: «غیاث‌الدین چون دانست که او بر سر ضلالت است مکاوحی نمود و با جماعتی که مصاحب او بودند عنان برتافت و به عراق آمد...» (جوینی، ۱۳۸۲: ۲۰۲). درباره چگونگی ورود و استیلای براق بر کرمان نیز نظر جوینی با نسوی و ابن‌خلدون متفاوت است. وی معتقد نیست که غیاث‌الدین شخصاً حکومت کرمان را به براق واگذار کرده است؛ بلکه بر آن است که چون کار غیاث‌الدین در عراق عجم بالا گرفت، امرا و بزرگان دوروی جمع شدند. براق نیز از جمله این بزرگان بود؛ اما پس از اندک زمانی: «براق حاجب را با وزیر غیاث‌الدین، تاج‌الدین کریم‌الشرف، مقاتلی افتاد، [براق] خشم گرفت و با حشم خود عزم جانب هندوستان کرد...» (همان) و به این ترتیب براق در مسیر هندوستان با حاکم کرمان به نزاع پرداخت و سرانجام بر کرمان مستولی شد. خواجه رشیدالدین نیز در جامع‌التواریخ دقیقاً همین مطلب را بیان داشته و یادآور می‌شود که اولاً کوتوال کرمان، غیاث‌الدین را به شهر راه نداد و دوماً براق به سبب درگیری با تاج‌الدین کریم‌الشرف، وزیر غیاث‌الدین، راهی هندوستان گردید و در راه، کرمان را بستند و آنجا مقام کرد» (رشیدالدین، ۱۳۸۳: ۲۴). ناصرالدین منشی، مؤلف کتاب *سمط‌العلی*، نیز همین نظر را با کمی تفاوت ارائه کرده و بیان می‌دارد که چون غیاث‌الدین بر سرزمین عراق عجم حاکم شد، براق حاجب را به شحنگی شهر اصفهان و تحصیل اموال آن مسئول کرد؛ ولی چون براق اوضاع خوارزمشاهیان را مغشوش و بی‌سروسامان دید: «اجتناب و تبعاعد گزیدن، اولی شناخت و با قوم و حشم و خیل و خدم و چند ملوک از درگاهیان سلاطین خوارزمشاه چون سونج‌ملک و سنکرملک و کلرملک و غیرهم متوجه کرمان شدند بر عزم هندوستان و لحوق به سلطان شمس‌الدین ایلتوتمش، پادشاه هندوستان، که از قراختا بود...» (منشی

بدین ترتیب براق حاجب از اوضاع آشفته‌ی ناشی از حمله‌ی مغولان و ضعف حکومت خوارزم‌شاهیان استفاده کرد و از رفتن به هند منصرف شد و ضمن ماندگار شدن در کرمان، حکومت قراختاییان کرمان را تأسیس کرد (ر.ک: وزیری، ۱۳۷۵: ۴۲۶/۱). وی اگرچه تا مدت‌ها پس از تصرف کرمان نسبت به خوارزم‌شاهیان اظهار انقیاد داشت؛ اما همواره مترصد فرصت برای رهایی از سلطه‌ی آنان بود چنان‌که به محض دستیابی به فرصت مناسب، غیاث‌الدین خوارزم‌شاه را به قتل رساند (ر.ک: منشی‌کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۵). اما با وجود این، ترس او از قدرت خوارزم‌شاهیان سبب شد که خود را به دامن قدرت وقت یعنی مغولان بیندازد و خراج‌گزار آنان اعلام کند (همان). وی

کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۳) برخی نیز برآنند که اگرچه میان براق و وزیر غیاث‌الدین نزاع ایجاد و براق راهی هندوستان شد؛ اما وی نه به دلیل پیوستن به سلطان شمس‌الدین التوتمش، پادشاه دهلی، بلکه به عزم پیوستن به سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که آن زمان در هندوستان بود، عازم این دیار شد. از جمله مورخانی که بر این عقیده‌اند می‌توان به حمدالله مستوفی صاحب کتاب تاریخ‌گزیده و معین‌الدین نطنزی صاحب کتاب منتخب‌التواریخ معینی اشاره کرد. نطنزی در این باره چنین می‌نگارد که: «براق حاجب ملازم سلطان غیاث‌الدین شد و به مرتبه‌ی حجاب او متصف گشت. وزیر غیاث‌الدین از حسدی که داشت با براق حاجب وحشتی پیدا کرد. بعد از آنکه دو کُرت به مشافهه نزاع‌های فاحش در میان آمد، براق حاجب از غیاث‌الدین رخصت طلبید و به راه کرمان بر عقب سلطان جلال‌الدین عازم هندوستان شد...» (نطنزی، ۱۳۸۳: ۲۴). در مجموع و با تأمل در منابع متقدم یادشده می‌توان چنین نتیجه گرفت که براق حاجب با درایت و تدبیر خویش توانسته بود هم در نزد سلطان محمد و نزد فرزندش، غیاث‌الدین، منزلت و اعتباری والا یابد و با توجه به اینکه سلطان محمد، اتابکی غیاث‌الدین را به وی سپرده بود، وی نیز دائماً در سفر و حضر غیاث‌الدین را همراهی می‌کرد. بعد از حملات خانمان سوز مغول و مرگ سلطان محمد، براق همچنان در خدمت سلطان غیاث‌الدین حضور داشت و حجاب او را نیز عهده‌دار بود؛ اما چون وزیر سلطان غیاث‌الدین خوارزمشاه با نام تاج‌الدین کریم‌الشرف با براق حاجب از در نزاع درآمده و نسبت به مقام وی حسادت ورزید، براق تصمیم به ترک اردوگاه سلطان گرفت و راهی سفر هندوستان شد. اگرچه براق هیچ‌گاه به هندوستان نرسید؛ اما سرنوشت پای او را به کرمان و هند ایران کشانید؛ جایی که او توانست مرتبه‌ای دیگر حکومت قراختاییان را احیا کند و حاکم سلسله‌ای با نام قراختاییان کرمان شود.

برای این منظور بعد از کشتن غیاث‌الدین پیرشاه سر او را به نزد اوکتای قآن، جانشین چنگیزخان، فرستاد و «فرمود شما را دو دشمن بود: جلال‌الدین و غیاث‌الدین، من سَرِ یکی را به بندگی فرستادم» (همدانی، ۱۳۷۳: ۶۵۸/۲). درواقع براق حاجب در طول دوران حکومت خود بر کرمان به منظور حفظ و تثبیت اقتدارش، بازی سه جانبه‌ای را شروع کرد. وی از یک سو در صورت لزوم با خوارزم‌شاهیان هم زبان می‌شد و از سوی دیگر مغولان را مساعدت می‌کرد و از جانبی دیگر با خلفای عباسی دست دوستی می‌فشرده چنان‌که این روش حکومت به قول باستانی پاریزی سبب شد که این روباه محیل در میدان سیاست فردی موفق باشد (رک: باستانی پاریزی، ۲۵۳۵: ۷۷/۱). سرانجام براق در ذی‌الحجه سال ۶۳۲ ه. ق دعوت حق را اجابت کرد. او را در مدرسه‌ای که خود در محله‌ی تُرک‌آباد کرمان بنا نهاده بود، به خاک سپردند (رک: منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۶).

چالش‌های سیاسی مابین مدعیان تاج و تخت کرمان

بعد از مرگ براق برادرزاده‌اش، قطب‌الدین محمد پسر خمیتبور تاینگو، طبق وصیت عموی خویش اداره‌ی حکومت قراختاییان را بر عهده گرفت: «عمش، براق حاجب قتلغ سلطان، به حکم آنکه او را جوانی مستعد مردانه و هنرمندی مقبل فرزانه دانست و نیز دامادش بود به وقت وفات ولیعهد گردانید و ودیعت مُلک به او سپرد» (همان)؛ اما دوران حکومت او بیش از هشت ماه (از ذی‌الحجه ۶۳۲ ه. ق تا ۲۸ شعبان ۶۳۳ ه. ق) طول نکشید (رک: منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۲۰)؛ زیرا پسر براق این انتصاب را قبول نداشت. در توضیح این مطلب باید بیان داشت که براق حاجب در اواخر عمر خود به منظور اظهار سرسپردگی

۱- محله‌ی تُرک‌آباد، امروزه با نام خضرآباد یا خواجه خضر نیز مشهور شده است. در این محله علاوه بر مدرسه‌ای که براق حاجب بنا نهاد، مراکز مذهبی، بهداشتی، فرهنگی و آموزشی دیگری نیز به وسیله‌ی جانشینان وی تأسیس شد و از این مجموعه فقط ایوانی برجای مانده که با همان نام قدیم قبه سبزی یا گنبد سبز نیز شهرت یافته است (رک: دانشور، ۱۳۷۵: ۱۰۱).